نقش تمثیل و مثال در تبیین معیت خداوند با ما سوی الله؛ جهت سلب نقص در مثال و تعدی آن به خداوند

خُب برگردیم به توحید صدوق. حضرت فرمودند: «لاباللممازجة». جلسه قبل عرض کردم ما سوی الله تعالی، مشحون به ممازجت هستند؛ به هزاران نوع از ممازجت. بخشی از آن را عرض کردم. در کتاب حکمت هم معلوم است. می‌گویند «کل ممکن زوج ترکیبی من ماهیة و وجود». در آن جا تعبیری «زوج» دارند ولو مرحوم حاجی می‌گویند «و اتحاد هویات». اما «زوج ترکیبی». این ممازجت بسیار لطیف است؛ از «ظل» و «ذی ظل» تشکیل می‌شود. «کونان ظلیین»[1]؛ تعبیر روایت بود که مفصل صحبت شد.

خُب اگر به این صورت است، در چنین فضایی می‌توانیم بگوییم خدای متعال به انواع هر نوع ممازجتی که در ماسوایش هست، با همه اشیاء معیت دارد اما «لا باللممازجة». یعنی به هیچ نوع از ممازجتی که در ماسوای او مطرح است. یکی از بالاترین ضوابط بستر نفس الامر رابطه است. قبلاً سه برهان را عرض کرده بودم. یکی از آن‌ها برهان فرارابطه بود. طبق اوسعیت نفس الامر سه برهان اقامه کرده بودیم که روی همین مبنای اوسعیت نفس الامر بود. یکی از آن‌ها برهان فررابطه بود. این برهان در مقام ذات می‌گوید، آن جا ورای برقراری رابطه است. هر چه ما سوی الله است، در یک بستری قرار گرفته که نمی‌تواند با غیر خودش رابطه برقرار نکند. رابطه نفس الامری برقرار است. آن هم نه رابطه وجودی. وجود که یک بخشی از نفس الامر است. در اعدام هم همینطور است. آقای عارفی هم می‌گوید من هر چه کردم دیدم نمی‌توانم قضایای سالبه را با بیان علامه سر برسانم، لذا ایشان هیچستان درست کرده. به ایشان هم گفتم تشکر از این تلاش شما، اما هیچستان یکی از چیزها است، و الا چند حوزه دیگر هست. شما با هیچستان نمی‌توانید نسب را درست کنید، نمی‌توانید حرکت را درست کنید و ... .

پس «باللممازجة» معنای خیلی وسیعی دارد. اما حالت اثباتی آن -«و یکون»- چه می‌شود. آقا فرمودند شما گفتید مثل حالت روح در بدن است. اما حالت اثباتی این درست در نمی‌آید. چون خودت قبلش گفتی یکی از ممازجت ها، ممازجت روح و بدن است. خدای متعال که بدن ندارد. عالم که بدن او نیست. بله، همینطور است. یعنی قطعاً یکی از لطیف ترین ممازجت اها ممازجت نفس و بدن است. بلکه روح و ابدان آن، نفس و ابدان آن. اتفاقا هر چه ممازجت لطیف تر می‌شود، فقر بیشتر ظهور پیدا می‌کند. یعنی نیاز این دو غیر از نیاز ضمخت فیزیکی است. پس اینکه مثال زدم و گفتم در نفس و بدن، روح در هر دو جا وجود دارد، منظور چیست؟ در مورد این حدیث می‌خواستم مطالب مفصلی را عرض کنم ولی وقت رفت، ان شاالله بعداً. در اینجا ما یک قاعده کلی داریم، وقتی ممازجت

می‌گویی‌م، ممازجت جه‌ت تشبی‌ه دارد. وق‌تی جه‌ت تشبی‌ه آن را متوج‌ه شدی‌م و تشبی‌ه را نی‌اوردی‌م، بع‌د اگ‌ر یک مَثَ‌ل اثباتی زده می‌شود، می‌دانی‌م تشبی‌ه نی‌ست. مَثَ‌ل اثباتی صرفاً‌ رد رفع نقص‌ش مثل است. عده‌ای گفته‌اند چرا نمی‌توانی‌م روح مجرد قائ‌ل شوی‌م؟! گفتند چون مثل خدا می‌شود، خدا که مثل ندارد. جوابی که داده‌اند و درست هم هست، این است که مجرد یک مفهوم سلبی است. خدا ماده نی‌ست و روح هم ماده نی‌ست، پس مثل هم شدند! کجا مثل هم شدند. شما دارید در یک شیء سلبی تمثیل می‌کنید. به اسم خداوند متعال مثال می‌زنم؛ «السمیع العلیم»، «البصیر». شما می‌گویید دو نفر این‌جا هستند؛ یکی کور است و شخص روبه‌روی خودش را نمی‌بی‌نند. دیگری بی‌نا است و شخص روبه‌روی خودش را می‌بی‌نند. خُب هر دوی کور و بی‌نا که مخلوق هستند، ولی علی ای حال یکی از آن‌ها یک کمالی دارد و دیگری یک نقص دارد. کمالی که او دارد بصیرت و بی‌نایی شخص بصیر است. کمال دارد اما کمال تشبیه‌ی است. با چشم دارد می‌بی‌نند. آن کور که همین کمال را ندارد، خُب از ناحیه چشم نمی‌تواند ببی‌نند. ولی علی ای حال بصیر یک کمالی دارد که اعمی آن کمال را ندارد. در این فضا اگر بخواهیم برای خداوند متعال مثل بزنیم و بگوییم خداوند متعال همه جا حاضر است و آگاه است و می‌بی‌نند، اگر بخواهیم بگوییم می‌توانیم بگوییم این دو شخص بی‌نا و نابی‌نا نسبت به خداوند متعال تفاوتی ندارند؟! می‌گوییم چرا تفاوت دارند. اگر بخواهیم در این‌جا برای خداوند مثل اثباتی –نه تشبیه‌ی- برای رفع نقص بزنیم و بگوییم این نقصی که در کور می‌بی‌نی در او نی‌ست، آن اصل کمال را تشبیه کرده‌ایم نه نحوه کمال را. رفع نقص آن ناقص را نسبت به این کمال خدا دارد. لذا می‌گوییم خدا می‌بی‌نند و خدا بصیر است. الآن که بصیر را برای خداوند اثبات کردیم لازمه‌اش این نی‌ست که مثل کسی باشد که چشم دارد. می‌گوییم انسان بی‌نا در این‌که می‌بی‌نند مثل خدا است. بعد می‌گوییم نگو مثل خدا است! ما که نمی‌خواهیم بگوییم در دیدن مثل خدا است، ما می‌خواهیم بگوییم در آن نقصی که اعمی دارد و کمالش در آن است، در این کور نبودن مثل خدا است. پس بصیر بودن یعنی عدم عمی. خدا مثل این کور نی‌ست.

شاگرد: این الهیات سلبی می‌شود؟

استاد: ببی‌نید تعطیل و تشبیه نی‌ست. چند آدرس می‌گویم؛ در همین کتاب صفحه هفتاد و نه، صد و یک، صد و هفت، چهارصد و سی و چهار.

منظور از الهیات سلبی تعطیل است؟ یا این‌که منظور از الهیات سلبی این است که کلاً‌ همه چیز را سلب کنیم؟

شاگرد: وقتی می‌خواهیم بفهمیم بصیر چی‌ست، فقط با سلب مقابلش می‌فهمیم.

استاد: بله، عالمٌ یعنی لی‌س بجاهل. جلوتر عرض می‌کردم در درک اسماء و صفات، کلاس هایی هست که یکی از آن‌ها این است؛ تا کسی از این کلاس در نشود نمی‌تواند بالاتر را درک کند. عرض کردم در این کتاب دارد که هشام بن سالم می‌گوید[2] حضرت خودشان از من پرسیدند. گفتم عالمٌ و ... ، فرمودند اینطور نگو، بگو «علمٌ ال جهل فیه». هشام از فرمایش حضرت چیزی فهمید که وقتی از بیت مبارک حضرت بیرون آمد، گفت «خجت من عنده و انا اعلم الناس بالتوحید»؛ یعنی حضرت من را از عالم به علم بردند. خُب این‌ها کلاس‌هایی است. تا از این کلاس نرویم...؛ باید کلاس‌ها را به ترتیب جلو برویم. یک کلاس همین است که وقتی عالم می‌گویی‌م، یعنی «لی‌س بجاهل». نه این‌که عالم بگوییم، یعنی چشم و گوش و ذهن دارد. اصلاً‌ این‌ها نی‌ست.

شاگرد: در این تقریری اشارتی هم مد نظرتان هست؟

استاد: در این‌جا نیازی به آن نی‌ست. در این‌جا «لی‌س بجاهل». این یک کلاس ....

شاگرد۲: در اینجا دروقع مثال به مرتبه بالاتر برای نفی مراتب پایینتر است.

استاد: بله، یعنی حالش این است که خود این، میتواند مراتبی داشته باشد که برای نفی آن است.

من این حدیثها را سریع عرض میکنم؛

یک حدیث در صفحه سی و چهارم است؛ امروز میخواستم عمده حرفم راجع به این حدیث باشد. ان شاللّه بحثهای دیگر هم نافع باشد. تنها به مقصودم اشاره میکنم تا هفته بعد. در این حدیث سی و چهارم حضرت جملهای دارند که جمعبندی خیلی خوبی است. غیر از اینکه میگویند «تکیّف المکیف للاشیاء» که یعنی تکییف صورت نمیگیرد، بعد فرمودهاند:

> ...من لم يحلل في الأشياء فيقال هو فيها كائن ، ولم يأن عنها فيقال هو عنها بائن ، ولم يخل منها فيقال أين ، ولم يقرب منها بالالتزاق ، ولم يبعد عنها بالافتراق ، بل هو في الأشياء بلا كيفية ، وهو أقرب إليها من حبل الوريد...
>
> **[3]**

«**... بل هو في الأشياء بلا كيفية**»؛ یعنی دقیقاً همین مسأله اثباتی که ما بهدنبال آن هستیم. یعنی آن هویت اثباتیه اش را که «هو فی الاشیاء» است، دارد اما «بلا کیفیة».

شاگرد: «بلاکیفیة» یعنی کیفیت آن را نمیفهمیم؟

استاد: یعنی اصلاً کیفیت ندارد. نه اینکه ما نفهمیم.

روایت دیگر هم همانی است که در مجلس عمران صابی است. ببینید چه سؤالی میکند؟ این روایت را عرض میکنم برای اینکه مفاد آنها یکی است.

> ...أل تخبرني يا سيدي أهو في الخلق أم الخلق فيه؟ قال الرضا عليه‌السلام : جل يا عمران عن ذلك ، ليس هو في الخلق ولا الخلق فيه، تعالى عن ذلك ، وسأعلمك ما تعرفه به ولا حول ولا قوة إلا باللّه ، أخبرني عن المرآة أنت فيها أم هي فيك؟! فإن كان ليس واحد منكما في صاحبه فبأي شيء استدللت بها على نفسك؟! قال عمران : بضوء بيني وبينها ، فقال الرضا عليه‌السلام : هل ترى من ذلك الضوء في المرآة أكثر مما تراه في عينك؟ قال : نعم ، قال الرضا عليه‌السلام : فأرناه ، فلم يحر جوابا ، قال الرضا عليه‌السلام : فلا أرى النور إلا وقد دلك ودل المرآة على أنفسكما من غير أن يكون في واحد منكما ، ولهذا أمثال كثيرة غير هذا لا يجد الجاهل فيها مقالا ، وللّه المثل الأعلى. [4]

حضرت به آیینه و مرآت مثال میزنند. یکی از سنگینترین جاهای مناظره حضرت با عمران صابی همینجا است؛ «**أنت فيها أم هي فيك**؟!». ببینید سؤال همین است که او در خلق است یا خلق در او هستند؟ «وه فی الاشیاء لابلاکیفیه»، آن نحوش را سؤال میکند بهنحویکه حضرت با مثال میآیند و کاری میکنند که او در جواب متحیر میشود.

راجع به «وَللّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» [5] جلسه قبل عرض کردم که مفسرین اقوالی هم دارند. اصل « وَللّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» جمعش بِطَرَائِقِ تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثَالَ» [6] این است که «لله صفات الاولیاء». مفسرین مفصل هم دارند. اما در اینکه «مثَل» به‌معنای «تخلقوا باخلاق الله» باشد، خدای متعال را نشان می‌دهد و مظهر صفات او است. نه به‌معنای تشبیه. باز هم نه به‌معنای سلب محض. با همه این مسائل نشان داده می‌شود.

ان شالله جلسه بعد عرض می‌کنم اگر بتوانیم در «من عرف نفسه فقد عرف ربه» که سه-چهار رویکرد داشت، با رویکرد پیدا کردن مثَل در ناحیه نفس برای خدای متعال جلو برویم، بخشی از آن را هفته قبل عرض کردم. اگر مقدمات آن را محکم کرده باشیم جای خیلی ناجوری سر در نمی‌آوریم. و الا تا مقدماتش محکم نشده قبول است. نباید زود به مرحله بعد برویم.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] التّوحيد نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : ۱ صفحه : ۱۲۹

[2] التّوحيد نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : ۱ صفحه : ۱۴۶

[3] همان ص ۷۹

[4] همان ۴۳۴

[5] النحل ۶۰

[6] النحل ۷۴

بازبینی #2
ایجاد شده 28 ژانویه 2024 16:19:50 توسط ... .
به روزرسانی شده 7 فوریه 2024 13:47:25 توسط ... .